



دین پژوهی تاریخی

♦ آریک شارپ
تألیف و ترجمه و ویرایش

مطالعه آکادمیک هر چیز مستلزم آن است که محققان دست کم آسوا را مدنظر داشته باشند. چنانچه چستی و چگونگی سؤال اول بررسی فکریه را الهی می کنند، سؤال دوم بررسی مواد را از مابقی می کند (چه چیز را باید به عنوان مدرک قابل قبول و محکم به حساب آورد؟) و سؤال سوم نیز در این سؤال است که در روش مربوط می شود اینکه چگونه موادی را که در اختیار داریم مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم، چگونه آن را سازمان دهی کنیم و منظور و هدف اصلی از این کار چیست، یک قرن پیش سخن گفتن از «علم دین» (که به آلمانی Religionswissenschaft خوانده می شود) امری متداول بود اما این نحوه کاربرد واژه دیگر در کتابی رایج نیست. آنچه تاکنون به عنوان سند اصلی در این خصوص شناخته شده است کتاب هنر آمدی به علم دین اثر فردریش ماگس مولر (1871) است که گفته می شود این علم دین بر مبنای واقع علم و بی طرفانه تمام ادیان یا به هر حال بر جستارهای ادیان بشری است. پس علم دین می بایستی مطلقاً و علمین مطابق با مستندادها و معیارهای دوران بوده و بر بهترین مواد موجود زمان مبتنی باشد. تاریخ دین پژوهی از زمان روشنگری را هرگز نمی توان به طور کامل بازگو کرد. تحقیقات به جاری در این باره صورت گرفته و به روش های مختلف و از ایام گوناگون به این موضوع پرداخته شده است. از حیث زمان از یهودیت تا هند و چین و نیز

از طریق شیوه ها و روش هایی که اغلب حاشیاهای اجرا و برگزیده می کنند، یک تاریخ تاریخی است که از بسیاری از تاریخ های کوچکتر تشکیل شده است. به عنوان نمونه تاریخ مطالعه هر چیزی از آنیسم و آنالیتیکسم تا زرتشتی گری و دین بودیسم این جور بود که از آن به صورت موضوعی نقد، پیچندی کرده به سوابق و مرزهای ملی - بسته به جایی در این عالم که سنت پژوهش دنبال می شود - در ارتباط با رویدادهای جهان و تاریخ محلی و بومی و تا به این است - هیچ کس نمی تواند بر تمام این حوزه احاطه یابد. عبارت «دین پژوهی» مشخصاً معنی «مخالفی» را به افراد مختلف انتقال می دهد اما برای بخش قابل توجهی از تاریخ بشر و در اغلب فرهنگ ها اساساً قابل هیچ معنایی نیست.

«پژوهیدن» به معنای عقب رفتن برای بررسی خنک و بی روح و غیر متعهدانه هر پدیده ای در دنیای باستان که به جوری نبود اما در همین حال متداول هم بود و پیش از هر قشر دیگری توسط فیلسوفان (دوستداران حکمت بسط و گسترش یافت) البته این نیز مهم است که کجا چه چیزی را ادین بنامید. خدایان، رب الهی ها، ارواح دیوها، اشباح و مایه های موجوداتی که به مردم آنها را می شناختند و عموماً به آنها احترام می گذاشتند. همراه با آنچه بعد از آن می رفت که شیوه درست خشنود کردن آنها یا دست کم ترنچاندین آنهاست. اما آنها را از دیر برای نامیدن این مجموعه استفاده نمی کردند.

این موجودات ملوک طبیعی چه هستند؟ در

دنیای باستان آنها به صورت های انسانی تصور می شدند. نظامی سلسله مراتبی که یکسره از یک پادشاهان سلطنتی به تدریج از اشراف و پادشاهان تا زانکارها می رسد. دیوان و دیوچکانی از این دست که سبب شروع بیماری و ترسش شیر می شود. ارواح و فلنگان هنوز به اجای مختلف در نزدیکی و مجاورت زندگی حضور داشتند و وسایل و ابزارهایشان در نزدیکی دفن می شده است. باستانی که دفن نمی شدند، ممکن بود به ارواح حیه بدل شوند که خورشید ماه و ستارگان می تگر بستند، توان ها پورش می آوردند و کوهها و جنگل ها در همیشه فرو می رفتند.

حیوانات قدرتمند قلمروهای خود را مشخص می کردند. به نظر می رسد که قدرت از نگاه انسان اولیه کلید ورود به جهان بوده است (قدرت غلبه) اگر ما بر سر آمد نور بر ظلمت و حیات بر مرگ و آنها که با توجه کنترل این قدرت آشنا بودند خود قدرتمند می شدند.

این فرایند باید در هرهای از زمان و نقطه ای در جهان شروع شده باشد اما برای برای آگاهی از این زمان با این نقطه در اختیار نداریم. از پیشچهرهای دقیق همه پدیده ها همواره در دسترس نیست. با در نظر گرفتن شواهدی که در اختیار داریم تاریخ گذاری های عددی مهمانی پیش نیستند. می توانیم حضور چیزی یا کسی داشته یک سرشمن (شمن اولیه شمن نوعی) را جس که می موجودی که در یک زمان و همزمان یک حاکم و پادشاه ارواح بر گزار کننده شعائر و مناسک و یک مفسر قوانین و آداب و رسوم بودند.

از آنچه ما در باره شمنیسم متأخر می داریم به نظر می رسد که این انتخاب به دلیل آشنایی شان با عالم ارواح و توانایی شان در ایجاد و حفظ ارتباط با این عالم (ارواح) پندگن (خمنگزاران) جوامع خاص خود بودند.

شمنیسم جمع معنای خاص کلمه به جوامع مبتنی بر شکل تلقی داشت و همزمان با تغییر ساختار جوامع انسانی، کار کرد واسطه بین دنیای مادی و محسوس و نیروهای نامرئی (غیبی) که گفته می شود آن را تحت کنترل دارند، نیز متحول شد.

شمن مذکر یا در برخی موارد مؤنث برای انجام وظایف شمس خود آماده و انتخاب می شود. این انتخاب بر پایه واسطه استعداد شخصی او یا بر اساس قوانین و مسلماتی از مقررات پادشاه است و تقاضا صورت می گیرد و کار خود را با مراسم تشریف آفر می کند. این شیوه همچنان در بسیاری از اصناف تجاری و برخی مشاغل مستلزم کسب مهارت و آموزش وجود دارد که به نظر عجیبی در غرب جدید، مسابقات و تاریخچه شغلی خود را پس می خردند.

در جوامع پیچیده تر (جوامع کشاورزی و ماهیگیری در سکونتگاههایشان، جوامع شهری در میان دیوارهایشان و به این سوا تا روزگار امروز ما و دغدغه ما و دل مشغولی های اقتصادی باور نکرده ای آن کار کردهای شمن - که با واسطه و میثاقی گری بین یک نظام هستی و نظام دیگر به مردم خدمت می کند - به گونه ای چشمگیر چندین بار و متنوع شده است.

این بدان معنا نیست که پاپ یا اسقف اعظم کاتریری را در واقع خلائم اعظم یا پاپی لاما یا شاکازا چلی را یوری شمن های پنهان ندیده صرف این که آموزش آنها را یکسو و کار کردهایشان از سوی دیگر قابل پژوهش است (این سؤال که افراد مختلف چگونه و با چه کیفیت مناسب عالی و اشغال می کنند و چهی و فخر اهدا کنند).

هر یک از آنها در مستی رایج از جایگاهی برخوردار است و مسئول استوار آن سنت است نخستین و رایج ترین زمینه مفهومی ای که ما می تویم در آن ترکیب مطالعه دین استفاده کنیم از همین جا آغاز می شود. شایسته است آن را به معنای دقیق کلمه یک روش بنامیده شود. فلسفی که ملی آن شاگردی نزد استاد می در محدوده یک نظام تعلیم می یابد هرگز مرزهایی که هر دو طرف دقیقاً می خاندند که چه چیز باید تعلیم داده شود و چرا.

با توجه به اینکه رفاه افراد و جوامع تا حد زیادی به حفظ آنچه با شایستگی تمام می توان «تربون و نظام» بنامیده شدگی خلقت بخش عمدگی از آنچه باید آموخته می شده ناظر به این مفاهیم و پیشگامی آن بود «تربون» (که در فلسفگی «هرمه» در عیدری «تربون» و در لاتین «religio» خوانده می شود. واژه «dreaming» نزد یومیان استرالیا که بسیار بد فهمیده شده نیز ناظر به همین معناست و در بسیاری از فرهنگها تقریباً با «دین» مترادف است. آنچه اکنون به ذهن می رسد پیش تر برای اولین بار همچون حالت در قالب آداب و رسوم و در نهایت به شکل قانون (Law) قوام گرفته و بر مبنای آن مرزها و محدودها مشخص و معین و چنگها در گرفته اند. در دنیای باستان هیچ کس انتظار نداشت که قوفین یا ادیان همه از یک نوع باشند. محققان چه بر خوردی با سنتهای مرمان دیگر خدایان، شاعر و مناسک و قوانین و احکام آنها داشتند؟ در دنیای باستان بطور کلی، آگونه بر خورد وجود داشته بر خورد اولی که رویکردی غالب نیز بشمار می رفت - نادیده گرفتن و رد کردن آنها بطور کلی بود و آدیگر بر روی آنها به عنوان چیزهای عجیب و غریب بود بدون آنکه آنها را جدی بگیرند و رسوم محکوم کردن آنها به عنوان شیطان و شر بود. اجازه دهید بر خورد دوم و سوم را بررسی بنشینیم.

«فلسفه» و مورخان یونان و روم در بسیاری موارد در برخورد با سنتها و آداب و رسوم مردمان مختلف سواحل مدیترانه و شمال اروپا به وجود می آمدند و نسبت به آنها کنجکاری می کردند. شاید آنها اسطورها و شاعر و مناسک خاص خود را چندان جدی نمی گرفتند. در هر صورت تاریخ نگاران روم و یونان - که هر دو در (م.ج. ۴۲۰ قبل از میلاد) نخستین آنها محسوب می شود - علاقه خاصی به رفتارها و کنشهای دیگر مردمان در برابر خدایان و الهیگری از این دست نشان می دادند. هر سوس و مانتو (هر دو در قرن سوم قبل از میلاد) مطالبی را در خصوص مصر باستان و بین النهرین نگاشته اند. هر دو در پیش تر هر سه ایرادین نوشته بود در قرن دوم میلادی پتوسلسی گزارش می نوشتند. «میسوپوت و معین از شاعر و مناسک و اماکن مذهبی را زیور می - یونان - تألیف کرد. رومی ها نیز به سهم خود مطالب چندتی از خود بر جای گذاشته اند. هر چند اکنون توجه آنها عمدتاً گرایش های مربوط به آداب و رسوم قبایل سنی و ژرمن بود. تألیف این آثار و نوشتهها (و بسیاری دیگر) عمدتاً سینه اطلاعات سنی، سرگرمی و تاندازهای جنبه تبلیغاتی داشته است و نمی توان آنها را گزارش های منظم و دقیق از رویدادها و پدیدهها شسته تلقی کرد. از آن جهت به سراغ مطالعه و بررسی قبایل سنی و ژرمن رفت که آنها برای ژرمن های روم در سراسر و مشکل آفرین

بودند فقط همین نگاه عزیزان نیز به این مسائل نمی توانسته چندان متفاوت باشند. قوم اسرائیل همه چیز را در راه این «جانتها» و خدایان شان می داشتند و به هیچ یک از آنها اعتقاد نداشتند. دین سایر اقوام در کتب مقدس عبرانیان (عهد عتیق) تا حدی مورد بدگمانی و بی مهری قرار گرفته است. مصر و بین النهرین مستعبدگی کنعان را نداد. ایرادین بارقه ای از نور و روشنی برود: ستم کشی بیشتر و این بار ظاهراً ظلم و جوروی نهایی چرا که معبد فهدم و مردم پراننده شدند. اما نتیجه چه بود؟ نتیجه آنچه دریافتند چیزی جز این نبود که خدایان ملتها شیطان و متقلباتی بودند که چه بسا از نفوذ محلی اندکی برخوردار بودند ولی به هیچ عنوان دستی در آفرینش نداشتند. حداقل کاری که می بایست انجام می دادند آن بود که همانند یهود جهان را بیافرینند.

انها تنها جهت بودند ساخته دست بشر و فاقد توانایی این همه در آیه جسع آمده اند. هر سه خدایان قویهای دیگر به آنها هستند اما خداوند است که آسمانها را آفریده است «از ما بر» ۱۵:۴۶ «خدایانی که آسمانها و زمین را نیافریدند باید از روی زمین و از زیر آسمان هامدوشوند» (میلاد ۱:۱۵).

احتمال و حشمتاک دیگر آن بود که «جهت» لانه «روح پلید» هستند موجودات مادی ای که وجودشان هیچ گاه به مدستی توجیه نشد اما در بدجنسی و بدبختی آنها هیچ کس تردید نداشت به نظر می رسد این طرز تلقی قاطع و قطعی پذیر نسبت به عبادت پدیدههای طبیعی (مانند خورشید، ماه و ستارگان) نوعی آرامش و آسایش را برای پرستندگان این پدیدهها در پی داشته است. این پدیدهها دست کم مخلوقات خدا بودند و نه لشیای ساخته دست بشر. از این رو به خاطر خلق خود مورد تحسین و تقدیر بودند چرا که به حق تشانی از او بشمار می رفتند. اما انسانها موجوداتی کون و نوله بودند و این بلاحت برای آنها اجتناب ناپذیر بود و با این حال در پی آبروشی آنها «جهت» می رفتند. تعبیر کلاسیکی از این طرز تلقی را در نامه سنت پل به رومیان می توان یافت.

«انسان از ابتدا آسمان و زمین و چیزهایی را که خدا آفریده دیده است و با دین آنها می تواند به وجود خدا و قدرت ابدی او پی ببرد. خود را به دور از خلد دعا و خردمند می بیند. اما همگی نادان و بی خرد شده اند. آنکه به جای اینکه خدای بزرگ و ابدی را پرستند به جای آنکه از چوب و سنگ به شکل انسان فانی، پرندگان، چهارپایان و خزندگان می سازند و آنها را می پرستند» (۱:۲۵-۲۶).

این همه به مسیحیت اولیه یهودیت مناخ و سلام متأخر راه یافت. تنها یک خدا وجود دارد که دست به خلقت جهان برده است و سرانجام در مورد آن قضاوت خواهد کرد. دوا و الهیگری را از طریق بندگانش (پادشاهان) پیش نشانده است. آفریده است مشاهده کرد «پژوهش» در این رابطه عبرت است از شجاعت و اطاعت امر خدا همان گونه که در آثار و نوشتههای بی دریغ و مترادفی آمده است. اسناد و مدارک تاریخی نبوتها، نیایش های مذهبی، احکام و کلیساهای مکاشفهای و پیشگویها.

نیازی به ورود به جزئیات بیشتر نیست. جز آنکه بگویم در یهودیت اصل این امر، خود قانون (توراه) در مسیحیت، شخص و عمل عیسی مسیح و در اسلام نیز قانونی است که در قالب وحی به محمد ^ص نازل شده است. در هر سه سنت خط میز بین حق و باطل دقیقاً مشخص شده است (در برخی فرهنگهای مغرب از یهودیت و خاصه مسیحیت این امر برجستگی کمتری

دارد. در این میان، مدرنیسم و اسلام عمدتاً با یکدیگر سرسازگاری دارند).

این همه با روح پژوهش و تحقیق بی طرفانه و عاری از تعصبی که ماهر فلسفه یونان سرراخ دارد، آشکارا در تضاد است. فرهنگهای کلاسیک فیلسوف می پروراندند در عین حال سنت یهودی - مسیحی - اسلامی از پیگیری بی پروردار بود که خود مردمانی داشتند و کارشان پیش از آنکه تحقیق باشد تبعیت و سرسیردگی بود. تنش بین آنها در تاریخ تفکر و مذهب غرب به کرات مشاهده شده و خوب است که بدقیق نقطه آغاز این همه کجا بوده است. یکسو محافظه کاری وجود دارند که عشق سنت و تداوم آن بوده و به آن احترام می گذارند و در سوی دیگر، محققان، تنروها و آزاداندیشان (یا هر عنوان دیگری که بتوان به آنها داد) قرار گرفته اند. این اصطلاحات نسبی در حال تغییر است. اما به نظر می رسد تبدیل های دیگری که امروزه به کار می روند «هنیادگرانه» (محافظه کاران) و «کنتر گرا» (که در منابعی می تواند دانسته باشد اما مشخصات است از ضد بنیادگر) باشند.

در پایان هر سه اول، غرب - چین - راه آموخته تقسیم کرد و این آموخته عبارت بودند از: جهان مسیحیت یهودیت اسلام و «شرک» عنوان جمعی برای هر چیزی که ذیل ۳ عنوان نخست قرار نمی گیرد. در این میان، شخص ثرون چهار چوب سنت خاص خود به مطالعه دین می پرداخت. مسلماً حسن کنجکاری خاصی نسبت به آداب و رسوم سایر ملل وجود داشته است. اما هر چه گوناگون دانستن ما با ایرانی همراه بود و بر نداشتن آنها و پدیدههای عجیب و غریب تأکید و تمرکز داشت. اما در عین حال آنچیزات جهان بین ستمهای پنجم و هفتم (دوران ظلمت فرهنگ غرب) سرشمار از اختلالات نو و جدید مربوط به عبادت و آداب و رسوم و اسطورها و شاعر و مناسک مختلف بود.

تألیف پورستین در کتاب جذاب خود «کاشفان» (۱۹۸۲) می نویسد: «در دنیایی که ما اکنون از در پیچه تنگه یک بره پخته غربی به آن می نگرییم، چشم اندازهای دوران زمین و دریاها، استارهای سماوی و ابدان خود ما گپهان و جغرافیای تاریخ و جوامع انسانی گذشته و حال را باید گریستوف کلمه های بی شماری بر ما چندان مکشوف کنند» (ص ۷). اکتشافات اختراع نیستند شخص اکتشاف چیزی را کشف می کند. آنچه پیش تر می بایست کشف می شده است و اما مخترع چیزی را اختراع می کند که پیش از این نبوده است. اکتشاف به یک معنا باستان شناسی ایدها است. یافتن دوباره چیزی یا جایی است که زمانی دستاورد بوده اما جهتیان آن را از آن زمان فریاد برداشته و بی شخص پس از کشف باید راهی برای احقاق اطلاعات جدید به چهار چوب های رایجی موجود خود بیابند. در غرب مسیحی این مسئله در عمل به معنای دست بندی انواع جدید اطلاعات به طبقات و مقولاتی است که در کتب مقدس آمده است. همراه با پاترستهای که بعضاً «پیشگامان» مطرح کرده اند (تقریباً) الهامها و خدایان حقیقی و دروغین وجود داشته اند. پتیرسنی گناه بوده است به «شیاطین» و به پایدی ها و زستی های مختلف مربوط به آنها قرنی هایی تقدیم می شده است. از جاع به دکاهای وحیانی مسلط قطعی و تکرار ناپذیر (همان گونه که در کتاب مقدس آمده و کلیسای مقدس آن را تفسیر کرده است) تنها اصل قابل قبول برای منجش و زنیایی بشمار می آمد تا زمان ظهور نظریه تکامل تا اواخر قرن ۱۹ دانشجوی اینده ادیان شیوه دیگری در اختیار دارد که می تواند به آن اتکا کند. «اکتشافات» از هر طرف پدید آمدند

زمانی هر یهودی شغلی نسبتاً دقیق بود و آبر بی آن اکتشاف از راه دریا پدیده آمد و گسترش یافت. یهودیت و اسلام پیش تر شناخته شده بودند. در عین حال در مورد اسلام به دلیل پیشینه سرشار و وحشی که جنگ های صلیبی ایجاد کرده بود، درک چندانی از این دو خاصه اسلام وجود نداشت. عصر روشنگری بیشتر به چین و ریزگره (به نظر) عقلانی آن به دین تمایل داشت تا وحدت یا خرافه های مشرکانه دیگر. اغلب اطلاعات عصر روشنگری در باره چین مستقیماً از خاستگاه گزارش های میانگن رسوسی بود که در میان آنها می توان از مانتو پتچی (۱۶۱۰-۱۵۵۲) نام برد. او «دین» چینی را نظامی بدون «کشیش یاری» (کلیسوس عصر خرد) اما واجد ارزش های اخلاقی و لا تصور می کند. در همان زمان، پوعیان دیگر مشغول نگارش در مورد مردمان بومی آمریکای شمالی یا همان تعبیر اصطلاحات بودند. عبارت «وحشی شریف» را ظاهراً جان در این (۱۷۰۰-۱۶۳۱) در اثر خود با عنوان فتح غرنالسه (۱۶۷۰) وضع کرده بدین معنا که فضیلت می تواند فراتر از مرزهای تمدن شهری غرب رشد و گسترش یابد و می یابد. وحشی شریف آنتی تر انسان شهری بدون بود (یا به نظر می رسد که باشد) تصویر می که از آن زمان ثابت کرد که فوق العاده تر می پذیرد است.

روان شناسی و عرفا

واپسین سال های قرن ۱۹ و نخستین سال های قرن ۲۰ شاهد ظهور بسیاری از علوم جدید زملی زو شاخه های پدید آمدند که روان شناسی دین و جامعه شناسی دین مهم ترین آنها بشمار می آمدند. اگر بنا باشد که ۲ کتاب را به عنوان سند اولیه و بنیانگذار این زیر شاخه ها نام ببریم می تویم به «دینهای تجربه» (۱۸۷۷) ویلیام جیمز (در حوزه روان شناسی دین) و در صورت ابتدایی حیات دینی (۱۹۱۵) لیل دورکم (در حوزه جامعه شناسی دین) اشاره کنیم. هر چند که هیچ یک از این دو اثر را نمی توان سر آغاز مسلم و قطعی این علوم دانسته تفاوت بین این دو سانه و روشن است. روان شناسی دین در وهله اول صرفاً آفریننده ذهنی فردناجایی که با دین ارتباط دارند. سر و کار داشته حال آنکه جامعه شناسی دین، دین را پدیده ای اجتماعی و مشترک می دید (و همچنان می بیند).

هر دو حوزه در دهه ۱۸۹۰ شکل گرفتند. این مسئله هیچ ارتباطی با ویژگی خود دین - که همواره افراد و جوامع را در حد یکسان پوشش می دهد - ندارد. در مورد روان شناسی اولین سؤال به کلیسیای مربوط می شود که فرد از طریق آن به سراغ تجربه احساسات و عواطف می رود. که آنها را فرقی طبیعی می انگرد و این مسئله خود نیاجی در پی خواهد داشت. تبدیل های فدیسی (وحی و الهام الهی) از یک سو و فریبها و دسیسه های شیطنی از سوی دیگر بودند (در اینجا از اصطلاحات یهودی - مسیحی استفاده شده است). اما قرین کنید هیچ امر فوق طبیعی ای وجود نداشته باشد. در این صورت چه انتظاری می افتد؟

نخستین روان شناسان دین در آمریکا امروزه تقریباً فراموش شده اند. گردنویل استلی هال، جیمز راج، لوپا و دووین، دی استرلایک از آن چنانند که میان آنها استرلایک شایسته توجهی ویژه است. زیرا او نخستین کسی بود که از پرسشنامه برای جمع آوری مواد پژوهش خود استفاده کرد. چگونه می توان دریافت که مردم چه چیز را به عنوان «دین» تجربه می کنند؟ پاسخ ساده است. از آنها پرسیدنتانج تحقیقات و بررسی های او در کتاب «روان شناسی دین» - که آن را در ۱۸۹۹ نگاشت - قوام یافت.



افزون بر این، استرلیاک یک دوره روان‌شناسی دین را در سال ۱۸۹۵-۱۸۹۴ در دانشگاه هاروارد تدریس کرد تا یک اصلی پرسشنامه‌های او بر تجربه دینی، به‌طور علم و تجربه تغییر دین به‌طور خاص بود. این روش هر چند همیشه قابل تعمیم بود اما از این جهت حائز احترام و اعتبار بود که در کبیین و تحلیل تجربه‌های تغییر دین صرفاً به انتخابی خاص دست‌نهی می‌کرد. آنچه الهام ربانی یا فتاوی شیطانی اکتفا می‌کرد. استاد استرلیاک در هاروارد و ویلیام جیمز در فیلادلفیا، هر دو به‌عنوان مقدمه سخنرانی‌های خود که در فیلادلفیا ایراد کرد و در سال ۱۸۷۷ تحت عنوان «گونه‌های تجربه دینی» به چاپ رسید. استفاده کرد. این کتاب یکی از معدود آثار کلاسیک است که منتهی در قرن بیستم به‌شمار می‌رود. ویلیام جیمز (۱۸۲۰-۱۸۹۲) بر اثر بزرگ‌گفته‌های جیمز - فلسفه ساینس‌ویسی - از سال ۱۸۷۰ بود. ویوری بود اما دینی که شخصاً بدین اعتقاد داشت «تئوسم غیر جزئی» بود او پیش‌گامی خواند اما هیچ‌گاه طبعیت نکرد. سپس محبوب علم نوپای روان‌شناسی شد و سال‌ها به‌نگاه کنش - یعنی «همه‌ی روان‌شناسی» (۱۸۹۰) - کار کرد. تمام مطبوعات هندی او سخنرانی‌های مرتب‌شده‌ای بودند که در شاکلرش - یعنی گونه‌های تجربه دینی - گرد آمدند.

جیمز مانند آنچه خود آن را یک تجربه‌گرای تندرو می‌خواند می‌نوشت (یا بهتر بگویم می‌گفت) «برگم‌تابستی که متقاعد شد قبولت در مورد دین تنها بر مبنای نتایجی که این مقوله در پی خواهد داشت امکان پذیر است. اگر واقعاً دین عبارت است از آنچه دین انجام می‌دهد و نه آنچه ادعا می‌کند که می‌تواند انجام دهد»

او سپس «طیف (خلق و خوی) دینی تمایز معرفتی نهاده یکی ذهن سالم، مثبت، خوشبین و نسبتاً بی‌تفاوت نسبت به شیطان و دیگری «روح بیمار» که دنیا تصور می‌کند بی‌لیقته ضعیف و بی‌کفایت یا به تعبیر مسیحی، گناهکار است. آنچه به‌عنوان ذهن سالم با نیروی شگفت‌انگیز و سترش و اطمینان کردن، به بهترین وجه کار خود را پیش می‌برد در لحظه نهایت تلاش خود را یکپند و نادیده بگیرد و بی‌حاشیانه هر چند که پیش‌زمینه شری عملاً وجود دارد که بتوان بدان اذیت‌پذیر و «مجموعه در مهمانی خواهد خندید» افزون بر این، جیمز در کتاب «گونه‌های تجربه دینی» خود با طرح موضوع دست‌نهایی به تجربه «دینی» مصنوعی از راه «حرف دروغ» آنچه در دهه ۱۹۶۰ به یکی از تکراری‌ها در دین‌پژوهی تبدیل شد را به نوعی پیش‌بینی کرده‌اد. حتی تا آنجا پیش رفت که خود را با «مغزهای گز خندناور محک زد و اظهار داشت که اگر بنا باشد انکشاف و الهامی فوق‌طبیعی صورت بگیرد مزاج و طبع «روان‌رنجور» بهتر از مزاج سالم می‌تواند آن را دریافت کند.

رویکرد جیمز به این موضوع نقص‌ها و ضعف‌های عمده‌ای دارد و به‌منظر می‌رسد زمان آن باشد که به مختصر به آنها اشاره کنیم. یکی از این موارد - که خود علم‌دانه بدان اهتمام داشته - آن بوده است که جیمز بعداً اجتماعی دین را در پژوهش‌های خود به کنار نهاده است و «دین» را به احسانات‌اعمال و تجربیات تک‌تک افراد در خلوتشان محدود می‌کند تا جایی که آنها خود را در ارتباط با هر چیزی درمی‌یابند که لوهیتش می‌خوانند.

تجربیات استرلیاک می‌تواند راجع به عرفا

«مطالعه» کرد که حاضر باشند در راه تجربیات خود بگویند یا سخن بگویند اما از این لحاظ کمبودی وجود ندارد و در سال‌های آغازین قرن حاضر چندین اثر برجسته در این زمینه منتشر شده است. نخستین آنها «عرفان» (۱۹۶۰) اثر رابرت هابز است. «گونه‌های تجربه دینی» جیمز (۱۹۰۸) اثر نائیل سیدون بلوم (که تمایز در «خود» و «دیگر» بین تعبیر دینی قابل مشاهده است) اثر ریچارد و جیمز فروریس فلان هگل یا عنوان «عنصر عرفانی دین» (۱۹۰۸) «پژوهش‌هایی در دین عرفانی» (۱۹۰۹) اثر روفوس چوسو و «عرفان» (۱۹۶۰) اولین آندره هیل قرار دارند. آخر این رشته نیز شاید بتوان کتاب «خودآگاهی دینی» (۱۹۲۰) اثر جی. می. پرلت را قرار داد. شایان ذکر است که آلبوینسند آخر به تازگی کتاب «کتاب‌های کواکر» انگلیس شکاک و موحد (مخالف تبلیغ) هستند. سلما تجربه دینی هیچ ارتباط خاصی با هر چه گرایشی مسیحی فلان اما افسوس دید پرلت گسترده‌تر است. او علاوه بر بسیاری به هند داشت و چیزهایی در باره بودجه‌های نوشت که بدان‌ها داشت. اوستی کوشید تا خواننده خود را تا حدی به هر کس این نکته قابل ملاحظه که بودایی بودن چگونه اجلسی است.

اندکی مضحک بود که کتاب پرلت «خودآگاهی دینی» نام بگیرد زیرا تا آن زمان کتابی منتشر نشده فرویده بودند و «دین» بر آن‌ها به مؤثرترین شیوه ممکن، ایسه خودآگاهی را به مثابه عاملی تعیین‌کننده در رفتار انسان زهر سوال برده بودند. هرچنان ادمز در سال ۱۹۲۲ نوشت «روان‌شناسان جدید دقیقاً می‌دانند که چه می‌خواهند و کلاً از شیوه‌های که برای ده‌تیلی به آن پیش می‌روند آگاهند. در مسیر آنها شجری قرار گرفته است، آنها می‌خواهند آن شیر گشته شوند و به شایستگی در خاک گردند. این شیر همان خودآگاهی است.» فروریدی به «دیونگی» و «میلیتی» دست‌نهایی کاروان «خوره» روان‌شناسی در ساخت دین، نظاره به علم (ظواهر فضل) نمی‌کنند و برخی ماجراجویی‌های آنها در این حوزه به‌سبب «عصب و باور تکراری» است. با این همه، تخصص آنها بزرگ‌گویی است یا اینکه فروریدی و پیروان‌اش دین را به‌دستی از مسئله‌های می‌توانند که با سلاطین روتی سر و کار دارد اما یونگی‌ها در مورد اسطوره‌شناسی و سمبولیسم نگاه مثبت‌تری داشتند. مرقعه «روان‌شناسی دین» در سال‌های پس از جنگ اجماع‌گفته جهانی اول دست‌کم در آمریکا متداول شد و تا مدت‌ها مابقی مستدام بود.

به‌عنوان مثال می‌توان به مورد انسان‌شناسی آمریکا - «م. مارگارت میس» (۱۹۰۲-۱۹۷۸) - نویسنده کتاب معروف «بلوغ در» (۱۹۲۸) اشاره کرد که نه‌تنها در زمینه‌های محدودیت‌های جنسی تحصیل شده از سوی جامعه پر دانشه شوند. بلوغ عملاً انسان می‌شود. میس تربیت‌یافته فرانسوی‌تولد - یک فروریدی مضموم (مطلق) بود. مارگارت میس زمانی که کار اصلی خود را (که مبنای نگارش کتابش شد) آغاز کرد، ۲۲ سال بیشتر نداشت و سال‌ها بعد یکی از هم‌دانشگاهی‌ها که از منابع اصلی میس در نگارش کتاب بوده است - افزون‌تر کرد دخترانی که مواد و مطالب را در اختیارش می‌گذاشتند. در واقع او را دست‌نهایی بودند. این مسئله اهمیت نداشته است. دانش فرانسوی‌تولدی در باره او چنین نوشته است: «نتایج پژوهش‌های دقیق و پر زحمات او بر

فلان و فروریدی که تا مدت‌ها انسان‌شناسان بر آن بودند، مهر تأیید می‌زنند و آن اینکه عمده آنچه ما به طبیعت انسان نسبت می‌دهیم چیزی بیش از واکنش به محدودیت‌های تحمل‌شده بر ما از سوی تمدن نیست.» کاری عملی (میدانی) و بسیار حائز اهمیت و ضروری است. مهم نیست که محقق تا چه اندازه از آمادگی کافی برخوردار باشد. این گرایش (تلقی) در طول زمان در دین‌پژوهی رایج شد.

از روان‌شناسی که گفتیم، مسائل دیگری وجود داشته‌اند که ناشی‌جویان حوزه دین در سال‌های اولیه قرن بیستم را چندان به‌نگاه داشتند. دانش جامعه‌شناسی، دانش نسبت‌ناچندید دیگری است که به جای رفتارهای فردی انسان به بررسی رفتارهای جمعی و «تشریح می‌پردازد مفهوم کلیدی در این رابطه «تعمس اقدامات» است (این دو صفت عموماً به جای یکدیگر به کار می‌روند) از سوی دیگر مابین دو مفهوم مترادف است. آ. دبیل وجود دارد در سوبه روان‌شناسی (و اغلب الهیاتی) آنچه به مطالعه می‌شود عبارت است از «آنچه فرد در تنهایی خود انجام می‌دهد» در سوبه جامعه‌شناسی، در موضوع مطالعه اقداماتی است که جوامع ذیل عنوان «دین» انجام می‌دهند. زمانه‌ای که ویلیام جیمز دارای پیش‌ترس تأثیر بود اندیشه‌های قدرتمند در جهت کمال‌مخالف در چرخش بود. جهت هر کس از زیبایی کار کرده‌های اجتماعی دین، در گذشته و حال بود.

«جامعه‌شناسی» در «دین» مورد دوم بود که مسائل را به‌عنوان زیرشاخه‌ای علمی در دانشگاه‌ها روز به روز نقش برجسته‌تری ایفا می‌کرد. جامعه‌شناسی به‌اشکوه متفاوت اما مرتبط با یکدیگر محقق می‌شوند. نخست به مثابه علمی تکاملی، اگر چه درون پیش از هر چیزی یک زیست‌شناسی است. پس بود اما دینی نگاشت که هواداران‌اش انگوری تکامل را در میان بسیاری چیزهای دیگر برای توسعه جوامع انسانی به‌کار بردند. در اینجا پیشگویی فیلسوف مشهور: هربرت اسپنسر (۱۸۴۴-۱۸۸۲) بود که در کتاب «حیاتی‌لوی» (۱۸۶۲) استدلال کرد «قانون تکامل طبیعی» قانون کل تکامل» در هر یک از حوزه‌های فعالیت انسانی (و نه صرفاً زیست‌شناسی) است. همین روند تکامل از سادگی به پیچیدگی گذر می‌نماید و تحولات بی‌دری همچنان پایدار و یکپارچه خواهد ماند. اسپنسر معتقد بود سادگی‌ترین و در نتیجه ابتدایی‌ترین (مقدم‌ترین) شکل دین عبارت بوده از پرستش (یا دست‌کم ترس از) مردگان؛ خاصه آنهایی که در طول دوران حیاتشان قدرتمند بودند.

اندکی پیش از هر گام‌های «دین» به‌عنوان کتاب تأثیرگذار الهی‌دان علمی فروریدی شلاز (۱۸۳۲-۱۹۲۸) با عنوان «در باره دین» گفتارهایی برای تحقیر کنندگان فریخته آن (۱۸۹۲) انتشار یافت. این اثر از جهت اهمیت داشته نخست به دلیل آنکه استدلال می‌کرد بیان مفاهیم انتزاعی (انتزاعات ذهنی) بی‌روح در مورد «دین طبیعی» (که در واقع نه طبیعی است و نه دین) تنها راه پژوهش در باب دین به‌قدر کفایت نیست بلکه مطالعه در باب دین از طریق بررسی عقاید و اعمال دینی انسان‌های زنده و واجد حیات نیز باید صورت بگیرد. این نکته را سال‌ها پیش چارلز دیورس مطرح کرده بود اما در آن زمان به‌قدر کفایت بیان توجه نشد و دوم به این دلیل که از نگاه شلاز و ماکس وبر آن

به قلب (کنه) دین دست یافت و این مسئله در احکام، دستورات مسلمانان و زیر زانوی‌ها (در کلیسا) و کتاب‌های دعا وجود ندارد بلکه باید آن را در تجربه (تحرک و تلقی) شخص از وابستگی به قدرتی بی‌نهایت بزرگ‌تر و عظیم‌تر از قدرت خود جستجو کرد. چپ مجدداً کتاب در باره این شلاز را ماکس در ۱۸۹۹، در زمانی واقع نشد که بتواند خوش‌اقبال باشد. در مورد دیورس هم چنین نیست، حاکمیت قانون همچون وجود دارد و غایب (کلاستری) در شهرهای به‌هم‌ریخته ضریوری و شمر بخش بود. با این حال دیورس هم مجال هر نوع خلافت فردی را به‌کلی سلب نکرد ولی این وزیر استرلیاک را نیز ماکس بود که تأثیری در از دست‌تر برای گذاشت.

رودلف اوتو (۱۸۶۲-۱۸۶۹) با سذات و نیز از جهت تحصیلانه یک فیلسوف و متکلم بود که به هندشناسی نیز علاقه داشت و در آن صاحب‌نظر بود اما امروزه عمدتاً از او به‌عنوان صاحب‌نظر یک کتاب و آن هم «مفهوم امر قدسی» (۱۹۲۲) یاد می‌شود. او در این کتاب استدلال می‌کند که عنصر حیاتی و اساسی در دین، تجربه شخص از «امر قدسی» است. حتی در چارلی از خوانندگانی که چنین تجربیاتی را نداشتند می‌خواهد به خوانندگانی که تجربه نداشتند اما متعلق این تجربه را به ما به‌عنوان احساس حضور یک نومن (خدا) الهیه موجودی مافوق طبیعی را می‌سازد. این امر به نوبه خود هر کس که در پیش از اسرارآمیز بودن را پدید می‌آورد که هم ترسناک است و هم جذاب و حیرت‌انگیز.

پدیدارشناسی دین در فاصله سال‌های آغازین جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ و پایان جنگ جهانی اول در ۱۹۲۵ دین‌پژوهی رونق خود را از دست داد. ایندالیسم قدیم در میان متفکران میدان جنگ منتهی شد و از میان رفت و در ۱۹۲۰ چرخش به‌نظر می‌رسد که خود دین دیگر ارزش صحبت کردن ندارد. چه رسد به دین‌پژوهی در موضوع (جبهه) الهیات مسیحی، سنت علمی توسط معدودی از ایندالیست‌ها در برابر گروه مخالف و رویه‌رشدی از شاگردان کارل یارگت امیل برونر و دیگر متالمان «دیالکتیکی» همچنان حفظ شده بود. از نگاه این گروه (پلینت‌هاوس) «دین» در قبلی با انجیل گرد و غباری بیش نیست. بنابراین به مطالعه بیشتر در آن همت گماشته‌ند. محافظه‌کاران نیز به همان مبنی و «لیق و همبستگی عمل می‌کردند آنها مایل بودند هر چه ممکن با جهان بحث‌کنند و در این میان، انسان‌شناسان شرقی انسان‌ها را لغت (زبان‌شناسان) و دیگران نیز هر یک کشته خود را سبزی می‌کردند.

مطالعه طبیعی «دین» (دین تطبیقی) نیز می‌کوشید انسان را به مثابه مجموعه‌ها (کلیت‌ها) نظام‌ها و راهکارهای رقیب برای حل مشکلات جهان مقایسه کند. این مسئله نادرست است. در این تنها در میان صحیح است. کتاب‌های درسی به شکل مجموعه هستند و آنچه مؤلفان عملاً بلور دارند و کیفیت اعتقاد آنها با آنچه تصور می‌شود آنها بیان. بلور دارند و عمل می‌کنند. به‌سبب آنکه دارای دانش‌جویی که مصمم به بررسی و تحلیل و نگارش تاریخ آنها است یا کاری غیر ممکن مواجه است. شیوه جایگزین می‌تواند آن باشد که این حوزه را به لحاظ کارکرد در سلسله موضوعات و ویژگی‌ها تقسیم‌بندی کنیم و بر این مبنای مورد به مورد دست به مقایسه بزنیم. ماکس را





با نماز، قربانی را با قربانی و تصاویری از خدا را با تصویر بی‌خدا.

در تمام این فرایند نهادها بررسی محتوای کتاب‌های درسی بلکه مشاهدات عینی - یعنی پدیده‌های مربوط به اسیر دین - نیز حائز اهمیت است. چنانچه در بررسی در دهه ۱۹۶۰ و فردریش شلاز مایر در ۱۹۹۹ نیز سه مقاله مدیونند که در دهه ۱۹۶۰ می‌دهند یا باید انجام دهند یا آنچه اسفند انجام می‌دهند یا برای ایشان تجویز می‌کنند. دقیقاً مانند نظر داشته باشند بلکه باید به آنچه افراد بدان عمل می‌کنند و نیز شیوه رفتار و عملکرد آنها نیز توجه داشته باشند. اما افراد خیلی کارها کرده و می‌کنند چگونه می‌توان این حوزه را به‌مناب یک کل برداشت؟

نظر به حال این مشکل است که اصطلاح «دیدارشناسی دین» به ناکزیر مورد استفاده قرار می‌گیرد همان گونه که گفته شد امکان مقایسه‌های محدوده و موردی همچنان وجود دارد البته مشروط بر اینکه مرتباً بر اطلاعات مورد و نسوب یا مشاهدات دقیق باشند اما «دیدارشناسی» در اوایل قرن بیستم مجموعه دیگری از معنی را به خود اختصاص داد در این ارتباط، انقلاب از نام آلوده موسرسل فیلسوف یاد می‌شود در عین حال خدمت او به دین‌پژوهی در بهترین وضعیت خدمتی غیر مستقیم بوده است. هدف دیدارشناسی فلسفی حذف ذهن گرای (و در نتیجه تعصب و جزم‌داری) از فرایند فکری محقق و پرستار است.

به معنای دقیق کلمه باید گفت کمال مطلوب دست‌نهایی است و بوده هست و مایه تأسف است که برای مدتی در دهه ۱۹۶۰ (پهلوخته تطبیق قضاوت روشن‌نگری به‌منیت و موهبت مشاهده کلیت‌ها) و نیز خود «دیدارشناسی» به گنجینه و ازگان دین‌پژوهی راه یافت.

تغیولات دهه ۱۹۶۰ به بعد

در نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی - که دین یا جدید مورد مطالعه قرار می‌گرفت - الگوی (پژوهش) عمدتاً همان الگوی سال‌های آغازین قرن بود با این حال همان انتخاب فرآیندی که در تمام طول قرن وجود داشته همچنان به قوت خود باقی است اغلب کسانی که به مطالعه دین می‌پرداختند به همان سان اجتمالی را که در پس آن قرار داشت مدنظر داشتند کلام الهیات به هر شکل آن همچنان غالب بوده مطالعات و پژوهش‌های مستقل به ندرت به چشم می‌خورد و مطالعه تطبیقی دین دست‌کم در غرب چیزی شبیه صحنه نمایش برای دست‌نشانکنان لیبرال بود صحنه سیاسی جهان مملو از تهدید و نفوذ به اصطلاح چیه گیری‌های فلسفی از «جنگ سرد» بود که در آن شرایط دیگر امید به اینکه روزی ادیان بزرگ جهان علیه دشمن مشترک خود «کموتیسم ملحد» متحد شوند واهی به نظر می‌رسید از آن زمان به بعد به سرعت و بلافاصله پس از جنگ استعمارزدایی از هند پاکستان و سرلانکا آغاز شد و اغلب نقاط آفریقا از جمله جنوبی‌ترین نقطه را فرا گرفت انقلاب فرهنگی چین - جنگ‌های کره و ویتنام و بسیاری درگیری‌های کوچک‌تر همگی حتی بر موضوعات به ظاهر موز و اسرار آمیزی نظیر دین‌پژوهی تأثیر گذاشتند.

ایجاد دولت اسرائیل و موج درگیری‌های

عربی - اسرائیلی - جراحتهایی پدید آوردند که حتی تا امروز نیز اقیانام نیافته‌اند این داستان شوم و غیرتکرار ممکن است تا ابد بماند.

پدیده‌های مطالعه دین - که مترده عمیق و پایدار بودند در دهه ۱۹۵۰ همچنان پدید می‌بود که دین «بیکسره الفاظ» است و با توجه به اینکه اینها در طیف گسترده و متنوعی از زبان‌ها نگاشته می‌شدند (که بسیاری از آنها دیگر زبان‌ها تکلم می‌شدند) اولین وظیفه دانش‌جو آن بود که در اولین فرصت و تا حد امکان بخش خود را در حد یک زبان شناسی (لغت‌شناسی) ارتقا دهد تا بتواند به متون «اصولی» یا «سنتی» مراجعه کند و آنها را بخواند (جوامعی که هنوز وارد مرحله خط و کتابت نشده‌اند عموماً به انسان‌شناسان سپرده شدند تا بر اساس اصطلاحات کارکردی خاصی خود به بررسی آنها بپردازند) زبانی و شاید هم یونانی در مقطع دپارتمان آموزش داده می‌شد (اما عبری، عربی، سانسکریت، یابی، چینی رسمی (گویش شانگهای) و ژاپنی ترمیس نمی‌شد اما اصل آموختن زبان‌ها همچنان با چرا بود پیامد اجتناب‌ناپذیر آن بود که دین‌پژوهی همچنان زیر شاخه (زیر مجموعه) مطالعه تاریخ (و عمدتاً تاریخ باستان) باقی ماند که البته اندکی فلسفه هم به آن افزوده شد.

اما زمان در حال تغییر بود و در فاصله سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تمام این اصول مسلم به چالش کشیده شدند مسلماً شیوه‌های مطالعه‌ای که این (احتی) تا امروز نیز باقی ماندند ولی رویکرد تاریخی - فلسفی از توجهات نه دانش‌ندان بلکه سیاسیون و دولتمردان (و ماسوران آنها) - که دیدگاه‌هایشان در سطح متفاوتی قرار داشت - سخت رنجور بود هم‌زمان با کم‌رنگ شدن تدریس زبان در مقطع دبیرستان، زبان‌شناسی دشوار و مسئله‌ساز شد.

وضع «تاریخ» از این هم ناگوارتر بود اصلاحات به اصطلاح «آموزشی» - که در دهه ۱۹۶۰ در غرب آغاز شد - نقش خود را ایفا کرد اما مهم‌تر از همه فراتر (تفسیر) جایگاه دین در تاریخ بود که از اول سطح تا اواخر دهه ۱۹۶۰ پدید آمد. در این رابطه نمی‌توان تأثیر شورای دوم واتیکان (۱۹۶۵-۱۹۶۲) را نادیده گرفت که سالی کاتولیک روم بلکه هر کل جهان مسیحیت را نابود کرد گرفت شورای دوم واتیکان به قولی آغازگر ایده گفت‌وگوی بین‌الدین در جهان بود که هنوز آملگی این مهم را نداشته ایمانی که سرانجام فرصت تاریخی خود را به‌دمست آورد طی چند سال مشخص شد که دین‌پژوهی صرفاً می‌تواند خود را بر مبنای اصول دیالکتیک توجیه کند البته فرصت این بود که دین چیزی بسیار فراتر از جنبه‌های از تاریخ باستان است زبانی پدید می‌آید که مورخ غربی (در غرب آموزش دیده) باید حرقم آخر را در تمام موضوعات حائز اهمیت بزند این امر دیگر به آن روشی و مشخصی گفتمانی نبود.

با آغاز سال‌های میانی دهه ۱۹۶۰ (زمان عین‌گیری علمی از دین‌پژوهی رخت بر بسته و واژه‌های جدیدی وضع شدند) همان‌طور که معنی و «پاسلین» از آن جمله‌اند که هیچ‌یک معنای دقیقی نداشته‌اند اما هر دو قلمروی جدیدی را بازتاب دادند. «شالودشناسی» نیز واژه‌ها را از جدید دیگری بود تمام این واژه‌ها را مگر عدم تحمل و ناسازگاری بسیار در بریز گفتمانی فکری و عقیدتی است تاریخی که طرفداران آن

برای ترک و تحلیل چندین زحمتی محتمل نمی‌شد و به‌طور کلی روحیه ناسازگاری با هر صورتی از اینالیسم در این واژه‌ها درازی‌ها هویت‌ست.

تاریخ‌پژوهی برای بحث از این است - جود از سوی دپارتمان‌هایی که غالباً به مطالعات دینی می‌پرداختند در فاصله سال‌های اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ایجاد شد. اگرچه نهادها و مؤسسات دانشگاهی از جمله گوناگونی دیگری از واژه‌ها را انتخاب کردند «مطالعات دینی» «مطالعات دین» یا چیزهای دیگر تصادف محدودی اصلاح دین‌پژوهی و به‌نسبت به «دین تطبیقی» - مطالعه تطبیقی دین - را حفظ کردند. پیش از دهه ۱۹۶۰ با وجود مشکلات مختلف استعماری غرب به توجه چندانی به باورها و اصول «یومیان» و چرایی این باورها و اعمال نشده مطالعه تطبیقی دین همواره موضوعی فراموش شده در بخش‌های الهیات بوده است اما در فضای فکری جدید پس از جنگ تصمیم بر آن شد که دین و باورها و کارکردهای جهانی آن - آن‌چنان موضوعی برجسته و درخور اهمیت است که نباید آن را در کتاب‌ها رها کرد و باید مورد مطالعه و پژوهش قرار گیرد به‌عنوان هم‌گام دپارتمان پیشگام در مطالعات دینی، دپارتمانی بود که در ۱۹۶۲ در دانشگاه تکستر ایجاد شد. بسیاری دیگر نیز در پی او بودند دانشگاه سیدنی (۱۹۷۲) دانشگاه تورنتو در تورنتو (۱۹۷۳) دانشگاه آریزونا بود که دین‌پژوهی در سطح دانشگاهی می‌تواند کاملاً فارغ از حمایت و نظارت کلاس (انهاد دیگری) باشد و محققان از راه‌های گوناگون در میان آنها به‌دنبالی و بدعت آمده باشند هر نهاد از نظری درباره دین، اصولاً برای محققان آزاد بود. چیزی به نام «تاریخ با دین» و دین وجود نداشتند که لحاظ فلسفی حتی المقصود یا تمام مظاهر دینی یا همان‌طور در یک متقابل برخورد می‌شد. به نظر به این اصول فوق‌العاده است که فلسفه حیات‌شناسی دینی ای بود که مکرراً فرصت دفاع را از دیگران سلب می‌کرد. روند آسان و سرخوردگی طی دهه ۱۹۶۰ موجب شد بسیاری یافت جنگ ویتنام علی کاملاً واضح بود. شرمزدگی به‌ساخت‌های نیز علت دیگری بود و سیاست جنسی (جنسیتی) نیز خود علت دیگری به‌شمار می‌آمد بنابراین در این زمان بود که «جنبش‌های دینی جدید» (NRMS) در «فرقه‌ها» یا «پایه‌های بومی» مرقه متوالی (TM) (انجمن بین‌المللی دیداری کوزیشنا (ISKCON) کلاس‌های متعدد و بقیه طی اواسط تا اواخر دهه ۱۹۶۰ میلادی به ظهور رسیدند آنها به موفقیت‌های عاجل و در برخی موارد پایدار دست یافتند.

مسائل روش‌شناختی

آنگون زمان آن رسیده تا دین‌پژوهی را پس از سال‌های آتش‌خیز رفت و بازنگری (و البته درگیری) که مروری گوناگون بر آنها داشتیم به‌ارزایی پیشینه‌های پیشینه علمی (آکادمیک) خود چه آموخته‌ایم؟ برخی اوقات مدعیانی که امروز با آنها مواجه می‌شویم در اصل مسائلی هستند که پیشین ما در گذشته با آنها دست و پنجه نرم کرده‌اند و اخلاق ما بدون شک طی قرن آینده همچنان در مورد آنها به بحث خواهند پرداخت. مسالما پایدارترین این دغدغه‌ها اولاداری یا عدم اولاداری، دینی دانش‌جو است

آیا دانش‌جو به‌عنوان یک فرد دیندار عملکرد بهتری دارد یا در مقام یک فرد بیگانه (کسی که از بیرون به دین می‌نگرد) تنها پاسخ به این سؤال آن است که فرد دیندار آنچه را برای فرد بیگانه حس و گمان صرفاً است به‌طور تجربی می‌داند و درک می‌کند فرد دیندار به «سراسری» که برای تشریح‌فایندگان فضا است دسترسی باز دراز سوی دیگر، فرد بیگانه در سطح معادلی انبوی نسبت به حوزه‌های نظیر تاریخ و جغرافیای مطالعه تر است. اینکه فرد بیگانه بتواند خلافتانه وارد «تجربه» معنوی و روحانی فرد دیندار شود بسیار محل تردید است. به هر حال این مسئله در بسیاری از جوامع سکولار امروز گمراه‌کننده است چرا که آنچه رسماً همواره آن را درگیری «فرقه‌ها» (یعنی مذهبی) نامگذاری می‌کنند عموماً در بررسی دقیق‌تر ناظر به قلمرو و منابع، تاریخ و قومیت است نادین به معنای دقیق کلمه مسئله دیگر سکولار یا بیسوی است. فرآیندی که طی آن شیوه‌های تفکر و رفتار دینی جای خود را به شیوه‌های سکولار (این کلمه از ریشه لاتینی Saeculum به معنای این جهان (دنیا) آمده است) می‌دهند این فرآیند از مرحله می‌گذرد کنار زدن دین و جایگزینی حاکمیت سکولار که معمولاً حاکمیت «علم» است. تطبیق ارزش‌های کهن با ارزش‌های جدید و واکنش به معنای باز تأیید معرانه علمی شیوه‌های کهن و پدید آمدن بسیار خطرناک و وحشتناک بنیادگرایی و بنیادگراها در مرحله موم است.

بنیادگرایی و محافظه‌کاری مترادف نیستند. محافظه‌کار کسی است که شیوه‌ها و سنت‌های کهن را دوست دارد و به آنها احترام می‌گذرد و چنین تمایلی به تغییر آنها ندارد. بنیادگرا کسی است که می‌کوشد با تأثیر مخرب (گزنه) شیوه‌های جدید مبارزه کند و حاکمیت مطلق یک کتاب مقدس (کتاب مقدس، قرآن و...) یک قانون جامعه و ارزش‌های سنتی آن را مجدداً تثبیت کند.

بنیادگرا همواره در حالت دفاعی قرار دارد و در برابر دشمنان واقعی یا فرضی دچار نوعی پارافوبیا (دشمنی) است. بنیادگرایی اساساً موضوع تحقیقی نیمه‌جامده شناختی است. نوراندیش‌متر که می‌نگریم باید گفت که با وجود توجه گزیننده‌ای که همواره به متون مقدس شده است کارکرد آنها در جامعه به‌مرستی فهمیده نشده است.

موضوع تحقیقی دیگری که با این مسئله هم‌پوشانی دارد و مدنظر ما آن است و رهبری است. بنیادگراها به ندرت متنی را تفسیر می‌کنند یا هرگز متن را به‌منهایی تفسیر نمی‌کنند بلکه به دست‌وراد عمل‌های یک رهبر (مرد) فرهند و سنت تفسیری‌ای که به آن تعلق دارند مراجعه می‌کنند. کتاب مقدس پس از آنکه از صافی (فیلتر) سنتی مقدس (سنتی) که فرد بنیادگرا در کل از آن بی‌خبر است) گفتمانی به‌منحو گزینشی مورد مطالعه (پژوهش) قرار می‌گیرد بنابراین رهبری جامعه دینی خاصه در بافت فرقه‌ای بسیار حائز اهمیت است.

توجه به علیرضاییت

منبع:

"The Routledge companion to study of Religion" ed by: John Himmels 2005 Rout-

تاریخ‌پژوهی دین